



عمو بُنَا را دید، گفت: «عمو بُنَا! تاپ تاپ خمیرم  
این جاست؟ تشت پنیرم این جاست؟»  
عمو بُنَا، آجری بالا انداخت و گفت: «تاپ تاپ خمیر  
می خوام چی کار؟ تشت پنیر می خوام چی کار؟ آجر می خوای  
بندازم برات!»؟  
حاله صاحبخانه آجر نمی خواست. خرت خرت با دمپایی اش  
راه افتاد.

تشت خمیر رسید به عمو بُنَا. عمو بُنَا او را که دید، گفت:  
«تاپ تاپ خمیر، تشت پنیر! با آن شکمت کجا می ری؟ برو که  
حاله دنبالت می گردد!»

تشت خمیر راه افتاد. خمیر توی شکمش باد کرده بود و  
شکمش بزرگتر شده بود.

حاله صاحبخانه رسید به عمو پارچه فروش، گفت: «عمو  
پارچه فروش! تاپ تاپ خمیرم این جاست؟ تشت پنیرم  
این جاست؟»

عمو پارچه فروش یک تکه پارچه قیچی کرد و گفت: «تاپ  
تاپ خمیر می خوام چی کار؟ تشت پنیر می خوام چی کار؟  
پارچه بخوای، می بُرم برات!»

حاله صاحبخانه پارچه نمی خواست. تند تند و تند راه افتاد.  
تشت خمیر تالاپ و تولوپ رسید به عمو پارچه فروش. عمو  
پارچه فروش تا او را دید، گفت: «تاپ تاپ خمیر، تشت پنیرا  
کجا می ری؟ بدو که صاحبت دنبالت می گردد!»

حاله صاحبخانه گذرش به نانوایی افتاد. گفت: «عمو نانو!»  
تاپ تاپ خمیرم این جاست؟ تشت پنیرم این جاست؟

عمو نانو یک چانه از خمیر گرفت و گفت: «تاپ تاپ خمیر،  
تشت پنیر، کاسه‌ی شیر، گندم و سیر، همه رو دارم. نون اگه  
می خوای بِزم برات؟»

حاله صاحبخانه خسته و غمگین راه افتاد.  
تشت خمیر خودش را روی زمین کشید تا به عمو نانو رسید. عمو نانو تا او را دید، به طرفش چرخید، سرشن غرید:

«تاپ تاپ خمیر! تو هستی؟ تشت پنیر! تو هستی؟ آلن میام  
می گیرمت، توی تنور می بِزمت، می چزمت!»

تشت خمیر تاین راشنید، بدجوری ترسید. تالاپ و تولوپ،  
تاپ و تاپ و توب، هیکلش را روی زمین کشید. دنبال خاله  
صاحبخانه دوید. داد زد: «حاله صبر کن! تاپ تاپ خمیرتم من!

تشت پنیرتم من! می خوام برگردم خونه.)  
حاله صاحبخانه صدایش راشنید. خوش حال و شاد طرفش  
پرید. تشت را روی سرشن گذاشت و سمت خانه چرخید.

## تاپ تاپ خمیر من کو؟

طاهره ایبد

یک حاله صاحبخانه بود و یک تشت پنیر. حاله صاحبخانه توی  
تشت پنیر یک عالمه خمیر درست کرد. تشت پنیر از شکم  
خمیری اش خوشش آمد. دلش می خواست آن را به همه نشان  
بدهد. تاپ و تاپ و توب، تلب و تولوپ از در خانه آمد بیرون.  
قلنه‌ی خمیر توی شکمش می لغزید، می لرزید. هنوز دور نشده  
بود که حاله صاحبخانه از در دوید بیرون.

ای داد! ای بیداد! تاپ تاپ خمیر من کو، تشت پنیر من کو؟  
تشت خمیر، پشت دیوار قایم شد. حاله صاحبخانه دوید توی  
کوچه. تشت خمیر پشت سرشن را در خود بیرون.